

اللَّهُ سَتِّعِين
إِلَّا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ



شهید بهنام
محمدی



آغاز زندگی

- بهنام در منزل پدر بزرگش در خرمشهر به دنیا آمد. ریزه بود و استخوانی اما فرز و چابک و بازیگوش و سرزبان دار.
- شهریور ۱۳۵۹ شایعه حمله عراقی ها به خرمشهر قوت گرفته بود. خیلی ها داشتند شهر را ترک می کردند. کسی باور نمی کرد که خرمشهر به دست عراقی ها بیفتد. اما جنگ واقعا شروع شده بود. بهنام که فقط ۱۳ سال سن داشت، تصمیم گرفت بماند. او مردانه ایستاد. هم می جنگید هم به مردم کمک می کرد. بمباران که می شد می دوید و به مجروحین می رسید. او با همان جسم کوچک اما روح بزرگ و دل دریایی اش، به قلب دشمن می زد و با وجود مخالفت فرماندهان، خود را به صف اول نبرد می رساند تا از شهر و دیار خود دفاع کند. بهنام چندین بار نیز به اسارت دشمن درآمد؛ اما هر بار با توسل، به شیوه ای از دست آنان می گریخت.

مقدمه

● به گزارش پارس به نقل از دفاع پرس؛ سرهنگ جانباز «علی قمری» فرمانده پادگان دژ خرمشهر در دوران دفاع مقدس، با اشاره به لبیک بسیاری از جوانان و نوجوانان به ندای امام خمینی (ره) و حضور در جبهه‌های حق علیه باطل، به تشریح فعالیت‌های نوجوان شهید «بهنام محمدی» در جریان دفاع از خرمشهر و همچنین ماجرای نبش قبر این شهید والامقام پرداخت.

روایت سرهنگ قمری در این زمینه را در ادامه می‌خوانید:

○ بهنام محمدی نوجوان ۱۳ ساله زبر و زرنگی بود که به او تعلیمات لازم را جهت کسب اطلاعات از دشمن داده بودم، و به عنوان اطلاعاتچی در خدمتم بود. یک روز به بهنام گفتم: «برو پیش عراقی‌ها و بگو صدام کی به خرمشهر می‌آید؟ مادرم یک گوسفند نذر کرده که هر وقت صدام آمد زیر پایش قربانی کند؛ آنوقت آن‌ها دیگر با تو کاری نخواهند داشت. بعد به آنها بگو که تعداد زیادی تانک از فلان مسیر در حال حرکتند و دارند به سمت شما می‌آیند»؛ می‌خواستم با استفاده از این ترفند جلوی پیشروی دشمن گرفته شود، تا نیروی کمکی برسد؛ که البته جلوی پیشروی دشمن گرفته شد، اما نیروی کمکی هیچ وقت نرسید.

شجاعت بهنام در تعویض پرچم‌ها

- یک روز بهنام وقتی که پرچم عراق را بالای یکی از ساختمان‌های بلند خرمشهر می‌بیند، به‌طور نامحسوسی خود را به ساختمان رسانده و به دور از چشم بعثی‌ها، پرچم ایران را جایگزین پرچم عراق می‌کند؛ واقعا دیدن پرچم ایران بر فراز آن قسمت اشغال شده خرمشهر روحیه مضاعفی را در بچه‌ها ایجاد کرده بود، و جالب‌تر اینکه عراقی‌ها تا ۱۸ آبان متوجه این موضوع نشده بودند.
- بهنام بعد از تعویض پرچم نزد ما آمده بود؛ دست او هنگام تعویض پرچم به دلیل ضخامت طناب، و سرعتی که در پایین کشیدن پرچم عراق و بالا بردن پرچم کشورمان داشت، مجروح شده بود. به گروه‌بان مقدم گفتم باند بیاورد و دست بهنام را پانسمان کند، مقدم باند را از کوله‌اش بیرون آورد، اما بهنام اجازه پانسمان دستش را نمی‌داد و با دویدن به دور من، مقدم را به دنبال خود می‌کشاند؛ به بهنام گفتم «چرا نمی‌ایستی؟! می‌خواهد پانسمانت کند تا زخمت چرک نکند»؛ بهنام رو کرد به من و گفت: «باند را بگذارید برای سربازانی که مادر ندارند و تیر می‌خورند.»

چگونگی شهادت نوجوان دلاور

● حدود ساعت ۹ صبح روز ۲۴ مهر، بهنام در «بازار نقدی» مورد اصابت ترکش «خمسه خمسه» قرار گرفت، و در پیاده‌رو به زمین افتاد؛ سپس تانک از روی زانوانش عبور کرد، که در اثر آن، پایش از زانو به پایین قطع شد، و ایشان به این ترتیب به شهادت رسید.

جسدى كه بعد از ۳۱ سال سالم بود

○ شهيد محمدى مى‌گفت كه بهنام هر شب به خوابش مى‌آيد و مى‌گويد: «من از دوستانم جا ماندم، مرا به مسجد سليمان ببريد»؛ به اصرار مادر شهيد، ايشان را سال ۹۰ نبش قبر كردند. با اجازه علما قرار بر اين شد كه پيكر ايشان از محل دفن به مسجد سليمان انتقال پيدا كند.

ادامه مطالب

◎ آیت‌الله جمی امام جمعه و جناب سروان دهقان با من تماس گرفتند و گفتند شما هم برای مراسم بیاید. بلیط هواپیما گرفتم و برای نبش قبرش رفتیم، من و حاج آقا کعبی جلو رفتیم، مادرش سمت راست من و پدرش روبروی من قرار داشتند؛ خاک را برداشتند و رسیدند به نزدیکی سنگی که روی جنازه ایشان بود؛ من رفتم جلو و گفتم: «بیل را کنار بگذارید، چون استخوان‌های این بچه قطعا در این مدت پوسیده، و اگر تکه‌ای از این سنگ روی آن‌ها بیفتد، استخوان‌ها از بین می‌رود. بگذارید من با دست، خاک را کنار بزنم و استخوان‌هایش را سالم برداریم.»

جسد ۳۱ ساله

◎ آرام آرام با دستانمان خاک را کنار زدیم و به سنگ رسیدیم، وقتی که سنگ اول را برداشتیم، با پیکر سالم شهید مواجه شدیم، من که در همان لحظه از حال رفتم، مادرش هم غش کرد؛ باور کردنی نبود، انگار که این بچه یک دقیقه پیش خوابیده است؛ بعد از ۳۱ سال هنوز از زانویش خون می‌چکد.

کبوتر خونین بال

◎ این کبوتر خونین بال در قطعه شهدای کلگه شهرستان مسجد سلیمان شهر آبا و اجدادش مدفون است. در سال ۱۳۸۹ طی یک مراسم باشکوه و با شرکت مسئولان و مدیران استان خوزستان و هزاران نفر از اهالی شریف شهرستان مسجد سلیمان، مزار مطهر این شهید بزرگ، به قطعه شهدای گمنام در ورودی شهر مسجد سلیمان انتقال یافت.

وصیت نامه

◎ **بسم الله الرحمن الرحيم.** من نمیدانم چه بگویم. من و دوستانم در خرمشهر می جنگیم به ما خیانت می شود. من می خواهم وصیت کنم، هر لحظه در انتظار شهادت هستم. پیام من به پدر و مادر ها این است که: بچه های خود را لوس و نتر بار نیاورید. از بچه ها می خواهم: امام را تنها نگذارند و خدا را فراموش نکنند. به خدا توکل کنند. پدر و مادرها! فرزندان خود را اهل مبارزه و جهاد در راه خدا بار بیاورید.



به امید دیدار

در روز **قیامت**

برگرفته از «پایگاه فرهنگی اطلاع رسانی شهدای دانش آموز» :

shahid-nojavan.blog.ir